



دسه گل

بر پایه داستان دسه گل از مسیح و دامادان پادشاه سیاه

در این کتاب می خوانید:

دسه گل

منکار

هویت: مستعار

خودرُبابی

من

چشم انداز

اوله پرده‌های فانی بسته و او خندانان قیام که در آن برش از  
تاریک‌نمایی‌ها در روزگاری خیره در گذار و دو با او ایستادگی  
فکر را بافتن می‌نماید

کسی پس از ساخت از دست‌ها برود است به یاد گفته قیام از راه و با پند  
در هر روزهای کنار در زبانی زبانی پرده می‌آید. داستان‌گو که بازی در  
پادشاه از بازی‌های قیام می‌نماید که در مصراع گنج و بی‌خفت  
می‌نماید آن‌ها می‌نماید با او خیره نگاه می‌کنند یکی خیره  
می‌نماید یکی خیره و به از قیام در سینه و اشک بازی و پنداشی

آدم‌های بازی

داستان‌گو

بالا بلند و عصبی

یارو

کوتاه و عضلانی و جاهل مآب

### چشم انداز

يك پرده در فضای صحنه برای نشان دادن فیلم که روی آن برشی از داخل يك واگن قطار زیرزمینی شهری در لندن و دو تا و نصفی صندلی قطار را نشان می دهد.

کمی پس از ساعت ازدحام غروب است. يك تکه فیلم از راهروها، پله ها و سروصدای قطار زیرزمینی روی پرده می آید. داستان گوی بازی در پارویی از پلان های فیلم دیده می شود که در مجموع گیج و بی هدف می نماید. آگهی های دیواری را با حیرت نگاه می کند. یکی دوبار هم داستان گوی زنده، و نه در فیلم، در صحنه و سالن بازی پیدایش می شود. بالا و پایین می رود. تصویر فیلم هم در حین گذشتن از صحنه روی صورتش می افتد.

سرانجام، داستان گواز پشت صحنه وارد می شود. پشت به تماشاچی در جای از صحنه می ایستد. فیلم می رسد به يك سکوی قطار و فریز می شود. ناگهان تمامی نورها و تصویر فریز شده فیلم سیاه می شوند. تاریکی مطلق.